



گفت‌و‌گویی صمیمی

بامداح اهل بیت

سیدمهدی

میرداماد

سینما و تئاتر را به عنوان ابزاری فرهنگی - البته به شکل سالم آن دوست دارم، چرا که هر پیام و حرفی بیش از هر قالب هنری در قالب این دو مقوله، ماندگار خواهد بود. ولی وضع کنونی این دو حربه فرهنگی، جالب و مناسب نیست.

تصور شما از حضرت ولی عصر (عج) چگونه است؟

سؤال سختی است، تصور روشنی از حضرت دارم. روایتی می‌گوید وقتی امام ظهور می‌کند، اکثر مردم اذعان دارند که او را بارها دیده‌اند و من شاید از این جمله مستثنی نباشم. وقتی در حساس‌ترین ثانیه‌ها، در نقطه‌های اوج هر مجلس به دقت بنگریم، حس می‌کنیم که دستی از دور مجلس را هدایت می‌کند. در حس‌های متفاوت این تصویر فرق می‌کند. گاهی برایم روضه خوان می‌شود! گاهی بین سینه‌زنان بر سر و سینه می‌زند! گاهی به در و دیوار حسینه، کتیبه و سیاهی می‌کوبد! و حتی گاهی حس می‌کنم جلوی درب هیأت می‌ایستد و خوش آمد می‌گوید! به راستی نمی‌دانم آن روز که او می‌آید ما هستیم؟ خدا کند...

تعریف شما از خانواده

خانواده بینان مستحکمی است که به فرد استقلال و آزادی و ثبات رأی و اراده و پشتکار می‌دهد. دل‌گرمی

بود! چقدر زود از پیش من رفت. هنوز برایم باور نکردنی است. من می‌خواندم و او گریه می‌کرد. مثل الان که عمدتاً در مجالس او را می‌بینم که با چشمان گریانش مرا نگاه می‌کند. این گریه‌ها را هفت سال پیش هم دیدم لحظه وداع با مهربان‌ترین مادری که نمی‌توان خوبی‌هایش را توصیف کنم. نگاه آخرش برای من پر از امید بود او می‌گفت: «روزی را می‌بینم که گروه گروه مردم عاشق و دل‌باخته اهل بیت یا یا حسین تو اشک می‌ریزند و به راستی تعبیر شد، رؤیای صادقه مادری از جنس آفتاب.»

بهترین شعری که تا به حال به دل‌تان نشست است؟

مردم به چشم آب نگاه کنند لیک
من از سراب پیش تو بی‌آبرو ترم

در جشن ولادت کدام یک از انمه بیش‌تر خوشحالید

امام زمان (عج) چرا که عصاره چهارده معصوم می‌باشد. به یازده خُم می‌گرچه دست ما نرسید
بیار باده که یک خم هنوز سر بسته است.

کدام روضه برای‌تان در داور تر است؟

وای مادرم!

با سینما میانه‌تان چطور است؟

نام: سیدمهدی

نام خانوادگی: میرداماد

متولد: محله‌های جنوب شهر اهواز - ۲۴ ساله

شغل: طلبه و معلم، البته هیچ‌کدام شغل نیست، عشق است.

چرا وارد حوزه شدید.

دلایل زیادی داشت؛ از جمله آشنایی با علوم دینی در سطح خودم، کسب معنویت از فضای روحانی و معنوی حوزه و از همه مهم‌تر، افتخار سربازی و نوکری حضرت ولی عصر (عج).

از دواج کردید؟ بله

از خدا چه می‌خواهید؟

هرچه خواستم گرفته‌ام. دیر و زود داشته اما سوخت و سوز نداشته است!

از همه مهم‌تر از خداوند در باب مذاحی و ستایشگری اهل بیت عصمت و طهارت دو بال خواسته‌ام. دو بال برای پرواز تا دور دست‌ها تا افق‌های طلایی مذاحی و نوکری، تا آن‌جا که پرده از چشم بردارند و نادیدنی‌ها را نشانم دهند. آن دو بال حیاتی، اشک و سوز است.

اولین بار که مذاحی کردید.

هفت ساله بودم. من بودم و مادرم. او بهترین مستمع من

یکی از مهم ترین فاکتورهای موفقیت برای هر فردی است. من همه پیشرفت و موفقیت خود را مدیون خانواده‌ام هستم.

تا به حال عصبانی شده‌اید؟

نه زیاد! البته در محیط‌های متفاوت وضع فرق دارد. در مدرسه و در میان دانش آموزان، سعی می‌کنم که همیشه با روی خوش با بچه‌ها برخورد کنم تا احساس معلمی و شاگردی از بین رفته و مرا به عنوان یک دوست بزرگ‌تر یا برادر بزرگ‌تر نگاه کنند. ولی بعضی وقت‌ها عصبانی می‌شوم به اعتراف همه دانش آموزان وقتی عصبانی می‌شوم اصلاً قابل تحمل نیست! به خاطر همین دانش آموزان زود حرفم را گوش می‌دهند.

گاهی در مداحی عصبانی می‌شوم. عصبانیت در مداحی خودش جالب و شنیدنی است. هر وقت میکروفرن به دست می‌گیرم، باید فضا برایم آماده و متناسب با مجلس باشد. طبیعتاً یک مداح برای اداره یک مجلس تعهدات سنگینی دارد: شعر و محتوا، کنترل مستمع و ارتباط متقابل و دو طرفه و ده‌ها تعهد دیگر. اگر علی‌رغم همه این تعهدات، که فکر و ذهن را حسابی مشغول و درگیر می‌سازد، مشکلاتی از قبیل صدا، نور و شلوغی مستمع و... این‌ها همه و همه موجب به هم ریختن محاسبات ذهنی یک مداح می‌شود. اینجاست که عصبانی می‌شوم. البته، عصبانی درونی چرا که نمی‌توانم عصبانیتیم را نشان دهم. وقتی از درون ناراحت باشم، سطح مجلس پایین می‌آید و خود به خود با شکست روحی درونی من، مجلس افت می‌کند.

- تعریف شما از این کلمات چیست.

- عشق:

به عالم هر کجا درد و غمی بود به هم کردند و عشقش نام دادند

- کربلا:

کربلا کعبه دل‌هاست خدا می‌داند دیدنش آرزوی ماست خدا می‌داند

- مشهد:

اینجاست طبعی که ندارد نوبت هر دل که شکسته‌تر بود پیش تر است

- بقیع:

هر یک بقیع کوچکی در سینه‌مان داریم ما ایم و اندوهی که آن را آشنایی نیست!

- کعبه:

کعبه یک سنگ نشان است که ره گم نشود حاجی احرام دگر بند که دلدار آنجاست

- قم:

قم قبله خازن بهشت است اینجا سخن از بهشت زشت است

- جمکران:

در مسجد سهله از فرج باید گفت در مسجد جمکران تو را باید دید

- وقتی کبوترای حرم حضرت معصومه را می‌بینید چه احساسی دارید.

احساس سنگینی، شکستگی و شرمندگی می‌کنم؛ از این‌که همپای آنان بر فراز حرم پرواز نمی‌کنم دلتنگ می‌شوم. به راستی چه رمز و راز شگفتی در نگاه این کبوتران سبکیال نهفته است؛ چه ترانه‌ای می‌خوانند وقتی دسته جمع به دور گلدسته‌ها و گنبد طلایی می‌چرخند. کاش من هم یک کبوتر می‌شدم.

- از این‌که ساکن قم هستید خوشحالی.

بی‌نهایت خوشحالم! هر وقت که به خارج از قم سفر می‌کنم شدیداً احساس دلتنگی می‌کنم. قم برایم مدینه دیگر است. تنها جایی که دلتنگ قم نشدم و احساس غربت نکردم، مدینه بودم. چقدر حال و هوای این دو شهر به هم شبیه است.

- اگر قرار باشد شهری غیر از قم را برای زندگی انتخاب کنید.

نمی‌توانم. به شهرهای مختلف سفر کرده‌ام و روزها و شب‌های زیادی را گذرانده‌ام حتی در مشهد امام رضا هم دوام نیاوردم، به راستی قم شهر پاکان و بزرگان و خانه یازده امام می‌باشد. تا رایحه بهشتی، بانوی کرامت در این شهر پراکنده است، زندگی رنگ و بوی دیگری بر خود می‌گیرد.

- اگر غیر از مداحی اهل بیت به عنوان یک هنر می‌خواستید هنری را انتخاب می‌کردید چه می‌کردید؟

گمان نمی‌کنم در تقدس و معنویت، هیچ هنری با هنر ستایش‌گری همخوانی داشته باشد. بارها روی این موضوع فکر کرده‌ام بعد از عدت‌ها به این نتیجه رسیدم نقش پیشانی من از

روز ازل همین بوده و از همان اول برای این کار ساخته شده‌ام.

- رابطه‌تان با این افراد چگونه است؟

- پدر: بی‌نهایت دوستش دارم، دوست دارم بعد هر مجلس، صورت کف پایش بگذارم و خاک قدم‌هایش را سرمه چشم‌انم سازم!

- مادر: آن روزها که نمی‌شناختمش کنارم بود و صد افسوس اکنون که سخت به او محتاجم کنارم نیست، ولی همیشه حضورش را در مجلس توأم با اشک حس می‌کنم.

- همسر: یار و یاور و همدم و همراه و مشاور و دوست و... خلاصه همه چیزم را مدیون او هستم.

- برادر: در برهه‌های حساس استاد و راهنمای مؤثری برایم بوده است. همیشه به وجودش افتخار می‌کنم.

- خواهر: دوست دارم بیش تر آن‌ها را ببینم و به آن‌ها سر بزنم اما خودشان می‌دانند مشغله کاریم اجازه چندانی به من نمی‌دهد، ولی همیشه به فکرشان هستم.

- دوست: زیاد دارم از هر نوع و نمونه که بخواهید، ولی برای هر کدام آن‌ها جایگاهی باز کردم. هر که را فراخور شخصیتی که دارد برخورد می‌کنم و برایش احترام قائلم.

- شیعه یعنی چه؟

شیعه یعنی تیغ، تیغ موشکاف شیعه یعنی ذوالفقار بی‌غلاف



شیعه یعنی شیر، یعنی شیرمرد

شیعه یعنی تیغ عربیان در نبرد

شیعه یعنی سابقون السابقون

شیعه طوفان می‌کند در کاف و نون

و بالاخره... شیعه یعنی امتزاج نار و نور

شیعه یعنی رأس خونین در تنور

عاشورا چیست؟ عاشورا تکیه‌ای است به وسعت

تاریخ، حسینی‌ای به وسعت دنیا، مملو از عاشقان و

نیلوفری... کیبود... سرخ

چهار مشکل اصلی جوانان:

۱. عدم آشنایی صحیح با مبانی اعتقادات؛

۲. از دست دادن حلقه اتصال با نسل افتخارآفرین

اول انقلاب و بعد دفاع مقدس؛

۳. افراط و تفریط در برخورد با دین؛

۴. نگاه سطحی به تاریخ ائمه و عدم توجه عمیق

به سیره اهل بیت علیهم‌السلام

من ای صبا ره رفتن به کوی دوست ندانم

تو می‌روی به سلامت، سلام ما برسان

از او می‌خواستم در آن شب‌های تنهایی، در زمزمه‌های

سحرگهان و در مناجات‌های شبانه‌اش؛ آنجا که

چشمانش برق چشمان یوسف فاطمه را می‌بیند، سلام

ما را به آن دلدار سفر کرده برساند و از او بخواهد که

سری به دل‌های سیاه و زنگار گرفته ما بزند. دست

نوازشی - نگاه مرحمتی و دیگر هیچ...

اگر شما جای من بودید چه سؤالاتی از سید

مهدی میرداماد می‌پرسیدید

از او می‌پرسیدم، دلیل توفیق نوکری اهل بیت علیهم‌السلام را در

چه می‌دانید و او بلافاصله می‌گفت: دعای مادرم!

تعریف شما از این واژگان:

- ولایت‌فقیه: استمرار حرکت انبیا

- آزادی: علی علیه‌السلام: برده دیگری مباش چون خدا تو را

آزاد آفریده است.

- دین: برنامه کامل و جامع زندگی

- بسیج: شجره طیبه ایثار و مدرسه عشق

- دفاع مقدس: تصویری شفاف از غیرت و مردانگی در

قرن بیستم

- شهید: شاهد بر باطن و حقیقت انسان‌ها

یک بچه هیبتی باید چگونه باشد؟

ویژگی‌های یک بچه هیبتی خوب در دو بعد مهم استوار

است:

اول. بُعد اخلاقی: کسی که همه او را به عنوان

سینه‌زن و هیبتی می‌شناسند باید دو عنصر حساس و

مهم ادب و اخلاق را سرلوحه کارهای خود قرار دهد. ادب

در یک مجموعه مذهبی و دینی به نام هیبت حرف اول

را می‌زند. ادب نسبت به همه چیز از خود هیبت و نام و

نشان آن گرفته تا مداح و مستمع و خدمتگزاران.

دوم. بعد محتوایی: با آن‌که امروزه انواع و ارقام

هیبت‌های مذهبی راه افتاده، و گسترش چشم‌گیری نیز

داشته است، اما احساس می‌کنم متأسفانه بچه

هیبتی‌های ما عده‌ای دچار روزمره‌گی شده‌اند و صرفاً

دلخوشند به تکراری برخی الفاظ و عبارات و حرکات که

شاید بسیاری از آن‌ها متناسب با شأن اهل بیت نباشد.

چگونه است وقتی جوان عاشق فوتبال، فلان

بازیکن را دوست دارد. می‌رود عکس‌های او را جمع

می‌کند. اطلاعاتی در مورد او به دست می‌آورد. چند ساله

است؟ از کی فوتبال را شروع کرده؟ در چه تیم‌هایی توپ

می‌زده؟ چه روزهایی تمرین می‌کند؟ چه تیم‌هایی

خواستار او هستند؟ چند گل زده و کذا و کذا... اما من

نوعی که ادعای هیبتی بودن و شیعه بودن دارم،

نمی‌توانم ۱۰ دقیقه راجع به زندگی امام هادی علیه‌السلام

صحبت کنم. فقط دنبال این می‌گردم که کجا یک

ساعت شور می‌زنند؟ چه سبکی می‌خوانند و چه

می‌کنند و... کسانی که مرا می‌شناسند، می‌دانند من

مخالف شور و سینه‌زنی نیستم که شاید ساعت‌ها همراه

بچه‌ها در سینه‌زنی شرکت کرده باشم. ولی بیایید

منطقی فکر کنیم. آیا این اوج هیبتی بودن است؟ آیا

سیدالشهدا برای همین شهید شد که ما یک ساعت خود

موظیفه جوانان امروز:

شناخت صحیح دین با بهره‌گیری از علمای مسلط به

مبانی و آشنا به نیازهای روز جامعه.

اگر به خدمت مقام معظم رهبری برسید به آقا

چه می‌گویید.

دلباختگان کربلا، طپش‌های قلب این عاشقان صدای

سینه‌زنی است و نفس نفس زدن این سینه‌زنان، ذکر

نوحه و شور و به راستی عاشورا معنای واقعی

محشر عظیم و قیامت‌گیری است.

کوچه بنی‌هاشم برای شما چه رنگی است. سبز...



با انواع و اقسام وسایل بزمین و زخمی کنیم... آیا او از ما فقط همین را می خواهد. چرا عمیق فکر نمی کنیم؟ چرا آینده را نگاه نمی کنیم؟ از خود پرسیدم این قبیل مسایل چقدر به شناخت ما نسبت به اهل بیت کمک کرده است و به چه میزان در این راه به رشد و تعالی رسیده ایم؟!

مدینه که بودم هر شب پس از مجلس، در پشت بقیع، جوانان شیعه مدینه دورم جمع می شدند و از میانی اولیه اعتقادی شیعه می پرسیدند. از تاریخ و سیره اهل بیت! از انقلاب و ارزش های اسلامی!

اگر مسلح به این مسائل نباشیم، قافیه را باخته ایم! کسب معارف اهل بیت اکسیر عظیمی است که انسان را به درجات عالی و کمال می رساند و چه بسیار کسانی که با این اکسیر جادویی ره صدساله را یک شبه طی کردند. چرا بچه هیتی، فقط باید ادعا داشته باشد؟ ادعای خالی و پوچ؟ چرا حرف هایمان فقط لق لقه زبان است و بس؟ فقط می گویم یابن الحسین کجایی؟ می خواهم ببینمت! کجا تو خیمه زدی خود را آواره آن بیابان کنم!

هر صبح جمعه بلند می شوم صدایت می زنم! آیا واقعاً همین طور است؟ آیا برایمان نگفته اند، راه رسیدن به مهدی فاطمه چیست؟ چه باید کرد تا او را دید، آیا او کنار ما نیست. به راستی چقدر با دعا و مناجات در خلوت های شبانه خود، فرج او و دیدار او را خواسته ایم؟ چقدر بر سر نماز اول وقت حساسیت نشان داده ایم؟ آیا شده از مجلس و شور و سینه زنی حذف کنیم، و سرموقع همزمان با اذان نماز بخوانیم؟ پس بیایم بیش از همه مایه مباحث ائمه علیهم السلام باشیم و آن گونه که مولایمان امام صادق علیه السلام فرمود: کونوا لنا زینا ولا تکنونوا علینا شیئا.

- راستی نظر شما درباره اسم مجله ما چیست «دیدار آشنا»

باشد که باز بینم «دیدار آشنا» را...

- پنج شاعری که آثارشان را دوست دارید.

معاصر: استاد علی انسانی؛ حاج غلامرضا سازگار و استاد محمدعلی مجاهدی

گذشته: حافظ شیرازی و صائب تبریزی

- امسال عید چگونه بود؟

فوق العاده بود. در تاریخ زندگیم ثبت شد. عید امسال حس و حال دیگری داشت. زمان تحویل سال، در حرم کریمه اهل بیت بودم. شاید عظیم ترین مجلسی که در عمرم مذاحی ام آن را تجربه کرده ام! برایم رقم خورد. سیل جمعیت مشتاقانه به صحن حرم مطهر وارد می شدند و دیگر جای سوزن انداختن نبود. سال ۸۱ را با ذکر «غریب حسین» شروع کردیم، شاید به مدد ارباب سال عزت و افتخار حسینی برایمان سال کربلا و مدینه باشد. ان شاء الله

- برای دوستان ما در دیدار آشنا چه توصیه ای

دارید:

«اگر قول اشتراک به کسی می دهید! طرف را سر کار نگذارید یا بگذارید پولش را خودش مثل بچه آدم بدهد یا به وعده خود عمل کند...» اگر دوست داشتید، جمله داخل پرانتز را سانسور کنید! از شوخی که بگذریم قدر خودتان را بدانید در این عصر تهاجم فرهنگی و در آغاز قرن ۲۱ وظیفه ای بس سنگین و دشوار بر دوش خود دارید و امیدوارم با تکیه بر لطف خداوند و توسل به اهل بیت، میدان داران موفقی در این عرصه خطیر باشید.

- یک خاطره از کربلا

نام کربلا همه اش خاطره است! خاطره هایی به رنگ سرخ!

روز آخر بود. در خیمه گاه مشغول روضه خواندن بودم. جمعیت زیادی اطرافم حلقه زده بودند و من با تب و تاب خاصی روضه و دُاع می خواندم. شاید آخرین ثانیه هایی بود که مهمان کربلا بودیم، نمی دانم چه شد که یک مرتبه، در دعای آخر مجلس ناخودآگاه بر زبانم



این دعا جاری شد: «خدایا ما طمع داریم - حرص ما توی این قبیل مسائل خیلی زیاده! همه میگویند سال دیگه قسمت کن بیایم کربلا رو ببینیم، دعای من چیزی دیگه ای نه. من ماه دیگه می خواهم کربلا باشم و دوباره زائر حرم ارباب» شاید بعد از برنامہ خیلی ها به من خندیدند و حرفم را شوخی تلقی کردند ولی روزها یکی پس از دیگری می گذشت و من بعد ۲۶ روز وقتی هنوز غبار حرم ارباب از چهره ام پاک نشده بود، خود را در بین الحرمین دیدم و دوباره ضمیمه گاه و تل و گودال و...

- یک خاطره از مدینه

اگر بخوایم از مدینه صحبت کنیم، باید ساعت ها بنشینیم و برایتان از آن جا بگویم، چرا که لحظه به لحظه مدینه خاطره بود، از شب های پشت بقیع گرفته تا روزهای گرم و داغ آخذ از کار و فعالیت شبانه روزی گرفته تا یک سلام عاشقانه مقابل در خانه حضرت زهرا که تمام خستگی ها را از تمان بیرون می برد: به هر حال، این خاطره جالب و شنیدنی است. شب ولادت حضرت زهرا علیها السلام بود. ۲ سال پیش.

از صبح تدارک دیده بودیم. شمع و شیرینی و شکلات و پارچه سبز و گلاب و خلاصه غوغایی بود. حدود ساعت

۱۱/۵ که از هتل آندلس بلازا خارج شدم احساس عجیبی داشتم. از صبح همان روز تمام ایرانی ها به هم وعده می دادند «شب ۱۱/۵ پشت بقیع» سیل جمعیت را می دیدم که به طرف قبرستان بقیع در حرکت است و بعضی از سعودی ها متعجب که امشب چه خبر است. از پله های بقیع که بالا رفتم، باور نمی شد؛ خدای من چه می دیدم. راست و چپ ایوان بقیع پر بود از سیل مشتاقانی که بی صبرانه مشغول شروع مراسم بودند. برای اولین بار، بلندگوهای دستی آورده بودند و خلاصه ما شروع کردیم. نمی توانم برایتان در این مجال محدود تمامی آنچه بود را توصیف کنم. فقط به همین نکته بسنده می کنم که یک آن به ذهن آمد که آن در همین ساعت خیلی ها در قم، تهران، مشهد و اقصی نقاط کشورمان آرزوی مدینه دارند و دلشان می خواست شب ولادت حضرت زهرا مدینه می بودند یاد یکی از آن جملات افتادم که خودم در شب های ولادت بی بی خیلی استفاده می کردم: «یک یا زهرا بگویم صدایمان به مدینه و کنار بقیع برسد»

اما آن شب قضیه برعکس شد!... گفتم بیاید از مدینه از کنار بقیع و حرم پیغمبر یک یا زهرا بگویم صدایمان به ایران و به همه مجالس حضرت زهرا به همه مشتاقان برسد. باور کنید هزاران دلباخته دست ها را بلند کردند و هر چه به مادر سادات ارادت داشتند و هر چه بغض در گلو نگه داشته بودند از این حنجره رها ساخته و چندین بار باهم یازهرا گفتند. در و دیوار و پنجره های بقیع شروع به لرزیدن کرد از آن همه یازهرایی که آن شب گفته شد.

جالب این است که فردای آن روز یکی از دوستان که در هتلی آن سوی مدینه - که فرسنگ ها با بقیع فاصله داشت - کار می کرد گفت: کنار پنجره نشسته بودم و از این که موفق نشده ام شب ولادت کنار شما باشم و در کنار بقیع اشک بریزم ناراحت و دلتنگ بودم. از آن بلندی بقیع را نگاه می کردم، یک مرتبه صدای یازهرایی را شنیدم که در آسمان مدینه یک مرتبه طنین انداز شده بود. آن قدر این صدا بلند و واضح بود که می خواستم از طبقه هفتم خود را از سر ذوق به پایین پرت کنم.

- چند بیت شعر از ابیاتی که با خودتان زمزمه می کنید.

از ازل فاطمه مادرم بوده
پسرش مونس و دلبرم بوده
روز محشر اگر مونس پسر نگه
میگه این بیچاره نوکرم بوده
زیر آتش گناه و معصیت
بزم ماتم توی سنگرم بوده
اولین خیمه ای که برات زدم
با چادر نماز مادرم بوده
با همه شکستگی خوشم بگی
این شکسته هم کیوترم بوده
بعد مرگم میدونم همه میگویند
یا حسین جمله آخرم بوده

